



پول و پیتزبورگ!

هیاهوی رسانه‌های غرب پیرامون تأسیسات هسته‌ای ایران که گویا «جدیداً» شناسائی شده، عملاً فضای تبلیغاتی مزورانه‌ای در اطراف حق بهره‌برداری تمامی کشورهای جهان از فناوری هسته‌ای و ارتباط این نوع فناوری با حقوق بشر و مسئله شهروندی ایجاد کرده. البته راه دور نمی‌باید رفت، جنگالی که غرب بر سر تأسیسات هسته‌ای به اصطلاح «جدید» حکومت جمکران به راه انداخت در عمل تلاشی است جهت به زیر پای گذاشتن حقوق بشر و قرار دادن حقوق شهروندی در ایران در لایه‌هایی «ثانویه»! ولی جهت فراهم آوردن زمینه بحث در اینمورد چند مطلب اساسی را می‌باید در نظر گرفت.

نخست اینکه صنایع هسته‌ای و تجهیزات وابسته به این نوع صنایع، چه در اردوگاه شرق و چه در بلاد غرب تحت نظارت مستقیم ضداطلاعات ارتش‌ها قرار دارد. در نتیجه ادعای

خرید فلان و یا بهمان «تأسیسات» و «تجهیزات» هسته‌ای به صورت قاچاق و از طریق چند «بازرگان» و فروشنده و غیره، آنهم در مقیاسی که بتواند نیازهای یک کشور را تأمین کند فقط مزخرفات و جفنگیات است. با این وجود، این نوع جفنگیات تا آنجا که مربوط به ریشه‌های تشکیلاتی تأسیسات هسته‌ای حکومت اسلامی می‌شود مرتباً ورد زبان بنگاه‌های سخن‌پراکنی غرب است! هیچیک از بنگاه‌های سخن‌پراکنی به خود این زحمت را نمی‌دهد که اگر قصد چنین تبلیغات احمقانه‌ای کرده، حداقل اینکار را به صورتی انجام دهد که «دم خروس» با این وضوح از زیر عبای رادیو و سایت و بنگاه بیرون نزنند. این «بی‌توجهی» را مسلماً می‌باید زائیده‌ی یک اصل کلی دانست: غربی‌ها ما ایرانیان را «آدم» به حساب نمی‌آورند.

البته با در نظر گرفتن تشکیلاتی که تحت عنوان دولت و اوبوزیسیون برای مان ساخته‌اند، برخوردشان نمی‌باید چندان عجیب تلقی شود. هر چه باشد، این «فضاسازی‌های» سیاسی و هیاهوسالاری‌ها از آسمان بر سرمان نمی‌افتد، دست‌ها، قلم‌ها و زبان‌های «ایرانی‌نما» در این میان فعال‌اند. به هر تقدیر از آنچه در بالا گفتیم یک نتیجه کلی را می‌توان استخراج کرد: وجود تأسیسات هسته‌ای «سری» در کشوری به نام ایران به دلیل وابستگی‌های مستقیم فناورانه به مراکز تولید تجهیزات هسته‌ای دیگر کشورها فقط یک «افسانه» است؛ نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر!

ولی این افسانه‌پردازی، همچون دیگر افسانه‌پردازی‌ها در ساختار سیاسی‌ای که غرب در آغاز کودتای ۲۲ بهمن بر کشور ایران تحمیل کرده «کاربردی» ویژه دارد. و مطلب ما امروز به بررسی همین «کاربرد ویژه» مربوط می‌شود. می‌دانیم که پس از هیاهوی رسانه‌ای در سال ۱۳۵۷، ساختاری ظاهراً «گنگ» و «مبهم» به نام حکومت اسلامی بر ملت ایران تحمیل شد. اینکه می‌گوئیم «ظاهراً» گنگ، به این معناست که اگر برای خلق‌الله این ساختار ابعاد شناخته شده‌ای نداشته و هنوز هم ندارد، از نظر عملکرد استراتژیک و منطقه‌ای ساختار فوق بسیار حساب‌شده عمل کرده. این ساختار به نحوی سازمان داده شد که تحت عنوان «مبارزه با آمریکا» و به طور کلی نفی «غرب» و «غرب‌زدگی»، در چارچوب الزامات غربی‌ها یک حکومت انسان‌ستیز و سرکوبگر بر ملت ایران حاکم کند. جای تعجب نیست که امروز مهم‌ترین بازیگران و نقش‌آفرینان این ساختار انسان‌ستیز که نام «جمهوری اسلامی» بر آن

گذاشتند، یا ساکن ممالک «غربی» هستند، و یا سخنگویان مستقیم و غیرمستقیم محافل غربی از آب درآمده‌اند!

برای گسترش این «توهم» و تبدیل آن به یک «اصل غیرقابل تردید»، شبکه توجیه‌سازی و توجیه‌گری ماه‌ها پیش از کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ در ایران فعال شده بود. و در راه این نقش‌آفرینی بسیار «سازنده»، عملکرد نهادهای اطلاعاتی و امنیتی دوران شاهنشاهی را نمی‌باید از نظر دور داشت. به هر تقدیر یک حکومت کودتائی با آب‌ورنگ «دین» در ۲۲ بهمن ۵۷ بر ملت ایران تحمیل شد و ریاست عالیة این مغلطه و گزافه را نیز به دیوانه‌ای به نام روح‌الله خمینی سپردند. این شبکه استعماری چندین هدف استراتژیک داشت که بارها در مطالب این وبلاگ به آن‌ها اشاره کرده‌ایم، ولی در داخل کشور اصل بر سرکوب قلم‌ها، و صداهای ناراضی، گسترش پوپولیسم، استبداد، عوام‌گرایی، توده‌پروری، روضه و ضجه و گریه، مرده‌پرستی و خصوصاً چپ‌نمائی افراطی بود. هر چه بوئی از مخالفت با چارچوب‌های استبدادی این حکومت استعماری داشت، با تکیه بر پوپولیسم و «چپ‌نمائی» غیراسلامی و غربی خوانده شده، می‌بایست به هر ترتیب ممکن «دفع» شود!

در چارچوب این وحشیگری که غرب در آستانه آغازین هزاره سوم میلادی در راه تأمین منافع اقتصادی و استراتژیک خود بر ملت ایران تحمیل کرده بود، واژه‌ها هر کدام از معانی ویژه‌ای برخوردار می‌شدند؛ مهم‌ترین این واژه‌ها اگر «اسلام» و «دین» بود، واژه «استقلال» نیز از اهمیت زیادی برخوردار می‌شد. البته این‌ها «کلیدواژه‌های» پروپاگاندا بودند و ارتباط زیادی با مفاهیم گسترده فلسفی و تاریخی خود نمی‌توانستند داشته باشند. در چارچوب آنچه «استقلال» معرفی می‌شد، مردم ایران می‌بایست جهت‌دستیابی به این «استقلال» از خودگذشتگی می‌کردند! این از خودگذشتگی ابعاد متفاوتی داشت: چشم‌پوشی از آینده خود و فرزندان‌شان، فدا کردن زن و فرزند به دامان الزامات حکومت اسلامی، قناعت و کم‌خوری و کم‌خواهی و کم‌جوئی و کم‌گوئی و ... همه و همه می‌بایست مورد نظر قرار می‌گرفت، چرا که «حضرت» امام در سوراخی که در کوه‌پایه‌های تجریش برای‌شان

کنده بودند، شب و روز «عبادت» می فرمودند و برای «مادیات» هم پیشیزی ارزش قائل نمی شدند.

می دانیم که این نوع «قصه های» شیرین برای خواب کردن بچه ها بهترین لالائی، و برای به چاه انداختن خلق الله پوسیده ترین طناب هاست. همه در کودکی از این قصه ها شنیده ایم؛ پیرمرد «خردمندی» ترک دنیا کرد و هزار سال بعد دستش را در چاه فرو برد و یک گوی طلائی بیرون آورد! بعد هم این گوی کذا برای همه راه صلاح و فلاح ترسیم نمود و آخر الامر حسن کچل با دختر پادشاه ازدواج کرد! زمانیکه به قصه های همین اسلام و دین کذا می رسیم مزخرف گوئی و فضاحت به اوج می رسد. محمدی که «امین» بود و کاروان های عدیده خدیجه را به شام و مصر می برد و هزاران هزار درهم پول برای خدیجه تحصیل می کرد، به یک باره تبدیل به محمدی می شود که در غار حری به تفکر و تعمق می نشست و خدیجه میلیاردر هم بجای رسیدگی به امور مالی و تجاری اش شخصاً غذای محمد غارنشین را هر روز زیر بغل گذاشته پای پیاده به غار می برده! بله، همه این داستان ها در واقع یک هدف کلی را دنبال می کند: حقه کردن این دروغ احمقانه به خلق الله که برخی قدرت جویان و قدرت طلبان اهداف مادی ندارند، اینان فقط در راه خدا و خلق خدا قدرت را می طلبند! ولی تجربه بشری، حتی در صورت سوسیالیسم علمی آن به صراحت ثابت کرد که «قدرت» فقط یک مادیت است؛ اگر از «قدرت» مادیت ها را خارج کنید، مفهومش را بکلی از دست خواهد داد. قدرت غیر مادی همه چیز می تواند باشد، ولی قدرت نیست! این اصلی بود که سردمداران «نهضت اسلامی» و آمریکائی در بزنگاه کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ از نظر مردم ایران پنهان داشتند و ملت را به این فریفتند که «قدرت سیاسی» این گروه اوباش حوزه و بازار فقط «معنویات» را دنبال می کند! این همان «معنویات» است که امروز به صورتی که می بینیم وبال گردن ملت ایران شده، ثروت هایش را به چپاول جهانخواران می دهد و جوانانش را در زندان ها شکنجه می کند.

بله، دنباله همین معنویات است که ایرانی را در تخیلات و توهماتش به نوعی «استقلال معنوی»، یا استقلال مجازی هم می رساند؛ استقلالی که همچون «قدرت» فقط در دنیای معنوی وجود دارد! در این نوع «استقلال»، دولتی که بر سر بزرگترین حوزه های نفتی جهان به ادعان خود نمی تواند نفت سفید و گازوئیل مورد نیاز ملت را تأمین کند، و بر پایه آمار و ارقام بین المللی نان، گوشت، مرغ، تخم مرغ

و تمامی مایحتاج ۷۰ میلیون ایرانی در این حکومت در گرو واردات مواد غذایی از غرب و محدوده های وابسته به سرمایه داری غرب است؛ در هیاهو سالاری ای که توسط بلندگوهای غربی به راه افتاده در حال «نبرد با آمریکا» و خصوصاً «غرب زدگی» است!

آنچه امروز در سطح جهانی تبدیل به تئاتر مضحکی به نام «برنامه هسته ای» جمکران شده در واقع ریشه در همین «استقلال معنوی» یا بهتر بگوئیم استقلال «مجازی» دارد. غربی ها که قرار بود با طرف های شرقی خود در نشست پیتزبورگ مسئله «مالی» و «نقدینگی ها» را به اصطلاح «حل» کنند، به یک باره گویا سر پول دعوای شان می شود. به همین دلیل آمریکائی ها و متحدان شان آنها بهترین «کیسه بکس» جهان، یعنی ملت ایران را به زیر مشتش و لگد تبلیغاتی می گیرند! به این امید که هم شکست پیتزبورگ را پوشش دهند، هم وحشیگری پلیس و گاردملی را در سرکوب مخالفان این نشست در خیابان های پیتزبورگ از انظار پنهان دارند، و هم بار دیگر با ایجاد تنش در سطوح مختلف دیپلماتیک میدانی به دست نوجه ها و جوجه های شان در جمکران بدهند که با فریاد «اسرائیل را از روی نقشه پاک می کنیم» زمینه های صلح طلبی را در منطقه از ریشه بسوزانند! ولی همانطور که می دانیم شیری که یال و کوپالش می ریزد، حریف موش هم نخواهد شد! حتی مهرورزی که در امر هارت و پورت های توخالی و به قول خودشان «خالی بندی» استاد اعظم این نکبت کده است اینبار دست از روی دست برداشته! هیچ فریادی بر علیه اسرائیل از حلقومش بیرون نیامد و نتوانست به عنوان پامنبری، دنباله «تبلیغات» غرب را کامل کند. ایشان با همان «کت سرمه ای» معروف شان در برابر خبرنگاران فرمودند:

«طبق مقررات آژانس برای ایجاد هر مجموعه غنی سازی باید ۶ ماه قبل از تزریق گاز موضوع را به اطلاع آژانس رساند و ما ۱۸ ماه زودتر موضوع را به اطلاع آژانس رساندیم که این کار به جای جنجال مستحق تشویق است.»
منبع فارس نیوز، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۸

بله، وقتی افرادی که موجودیت شان مدیون فضا سازی، هیاهو و جنجال و سرکوب است، اینچنین منطقی می شوند چه باید گفت؟ آخرالزمان هیاهوی فاشیسم شان

فرا رسیده! آقای احمدی نژاد که امروز اینهمه منطقی شده‌اند، چرا در روزهایی که تازه به ریاست جمهوری چاه جمکران نائل آمده بودند قصد «پاک کردن اسرائیل» از روی نقشه جهان را داشتند؟ بالاخره نمی‌توان هم منطق ستیز بود و هم منطقی! اینجا نیز طرف مربوطه می‌باید انتخاب خود را صورت دهد. نمی‌توان گام به گام با نردبام منطق ستیزی صعود کرد و در نیمه راه، یک باره سنگ «منطق» و استدلال منطقی به سینه زد. این برخورد دوگانه حکومت اسلامی فقط نشانه‌ای است از ضعف شدید، وضعی که بازتاب ضعف اربابان آمریکائی این حکومت است. این تشکیلات که از روز نخست پایه و اساس خود را بر هیاهوسالاری، و عوام‌گرایی گذارده امروز نمی‌تواند به این سادگی‌ها تغییر «بنیان» بدهد، حتی اگر اربابان‌اش چنین آرزویی داشته باشند. به هر تقدیر تا آنجا که مربوط به مسائل سیاسی آینده جمکران می‌شود مطلب را در همینجا خاتمه داده، این بحث را به فرصت‌های بعدی موکول می‌کنیم.

ولی توضیح کوتاهی در مورد مسائل مالی، همان مسائلی که گویا قرار بود در پیتزبورگ مورد حل و فصل قرار گیرد در این مقطع می‌تواند جالب باشد.

می‌دانیم که مدتی است قدرت‌های غربی هیاهو و دادوفریاد زیادی در سطح جهانی به راه انداخته‌اند که بر اساس آن گویا قصد مبارزه با پول‌شوئی و حساب‌های بانکی «سری» و دیگر صور سوءاستفاده‌های مالی و نقدینگی را دارند! البته این «مسئله» از زمانی جنبه «حیاتی» به خود گرفته که روسیه به عنوان یک قدرت تعیین‌کننده مالی - این قدرت مالی بیشتر نتیجه تزیق صدها میلیارد دلار پول نفت و گاز در اقتصاد روسیه است - سری در سرها به در آورده. تاریخچه شبکه مالی «موازی»، همانطور که پیشتر نیز توضیح داده‌ایم به سال‌ها پیش و به بحبوحه جنگ ویتنام بازمی‌گردد. غربی‌ها طی تجربیات حقوقی و قانونی و «دمکراتیک» در جوامع‌شان نهایت امر طی جنگ ویتنام به این نتیجه رسیده بودند که بودجه برخی عملیات نظامی و اطلاعاتی را نمی‌باید به صورت علنی و در برابر کنگره و مجالس قانونگذاری مطرح کرد! چرا که مسئله نظارت عمومی بر فعالیت‌های جنگاورانه می‌تواند حساسیت‌های انتخاباتی ایجاد کند. به همین دلیل شبکه موازی کذا پایه‌ریزی شد که نخستین نقش آن تأمین نقدینگی مورد نیاز دولت‌های غرب جهت عملیات سری و حتی جنگ‌های «اعلام نشده» در مناطق مختلف دنیا بود. پر واضح است که این شبکه هر گونه ارتباط با دولت‌های غرب

را نیز منکر خواهد شد! این همان شبکه‌ای است که طی سه دهه اخیر طالبانیسم و اوباشی از قبیل بن‌لادن را در پاکستان و افغانستان مورد حمایت همه‌جانبه قرار داده.

در سایه فعالیت‌های این شبکه، غرب توانست طی بیش از چهار دهه، دولت ایسلند، حکومت جزایر کایمان، دولت لیختن‌اشتاین، تشکیلات جزیره باهاماس و بسیاری دیگر از مراکز پولشوئی را عملاً به این اقتصاد موازی وابسته کند. ولی اگر قرار باشد روسیه به عنوان «رقیب» سرمایه‌داری غرب به نوبه خود پای به این شبکه بگذارد دیگر کاربرد آن قابل کنترل نخواهد بود. این شبکه می‌تواند برای غرب مشکل‌آفرین شود، به همین دلیل است که غربی‌ها شمشیرشان را بر علیه نوجه‌های دیروز و دشمنان امروز به صورتی جدی از رو بسته و در عمل قصد جان‌شان کرده‌اند.

اینکه دولت‌های غرب، به بهانه «کنترل حساب‌های سری» و جلوگیری از پولشوئی، تا چه حد خواهند توانست در برابر نفوذ سرمایه‌داری نوپای روس به درون این شبکه سنگ‌اندازی کنند، جای بحث دارد. همانطور که می‌دانیم مسئله پول در یک نظام اقتصادی که فقط بر محور پول به حرکت در آمده همیشه سرنوشت‌ساز خواهد بود. اینجا نیز پدیده‌ای به نام «پول معنوی» و یا مجازی در کار نیست؛ پول فقط یک تکه کاغذ است، آنچه به پول اهمیت و قابلیت خرید و عملیات جهانی و تجاری می‌دهد قدرتی است که در پس این تکه کاغذ پنهان شده. خلاصه بگوئیم این «تکه کاغذ» در دست همه ارزشی واحد و یکسان ندارد.

بهترین نمونه کشور خودمان ایران است. کشوری که علیرغم صادرات گسترده نفت خام و گاز طبیعی در عمل قادر به استفاده از سرمایه‌های به دست آمده نیست. اگر امروز فریاد مبارزه با پولشوئی از واشنگتن به آسمان می‌رود فقط به این دلیل است که با پول نفت روسیه، آمریکائی‌ها نمی‌توانند همان معامله‌ای را صورت دهند که با پول نفت ایران و عربستان و کویت! این سرمایه‌ها اگر در ایران و عربستان دقیقاً به صورتی یکسان همانند نفت خام‌شان به چپاول نفتخواران می‌رود، در روسیه تبدیل به سرمایه‌های صنعتی و نظامی و بانکی شده! و در همین راستا «بحران پولشوئی» را می‌باید در واقع یکی از ابعاد جهانی شکل‌گیری سرمایه‌داری روسیه به شمار آورد.